

رباعی های علی ولی اللهی

با شعر چکار می شود کرد



طراحی های محمد صادق یارحمیدی

نشر الکترونیک سایه ها

با شعر چکار می‌شود کرد

شاعر: علی ولی‌اللهی
طراحی سیاه‌قلم: محمدصادق یارحمیدی

نشر الکترونیک سایه‌ها
SAYEHA.ORG



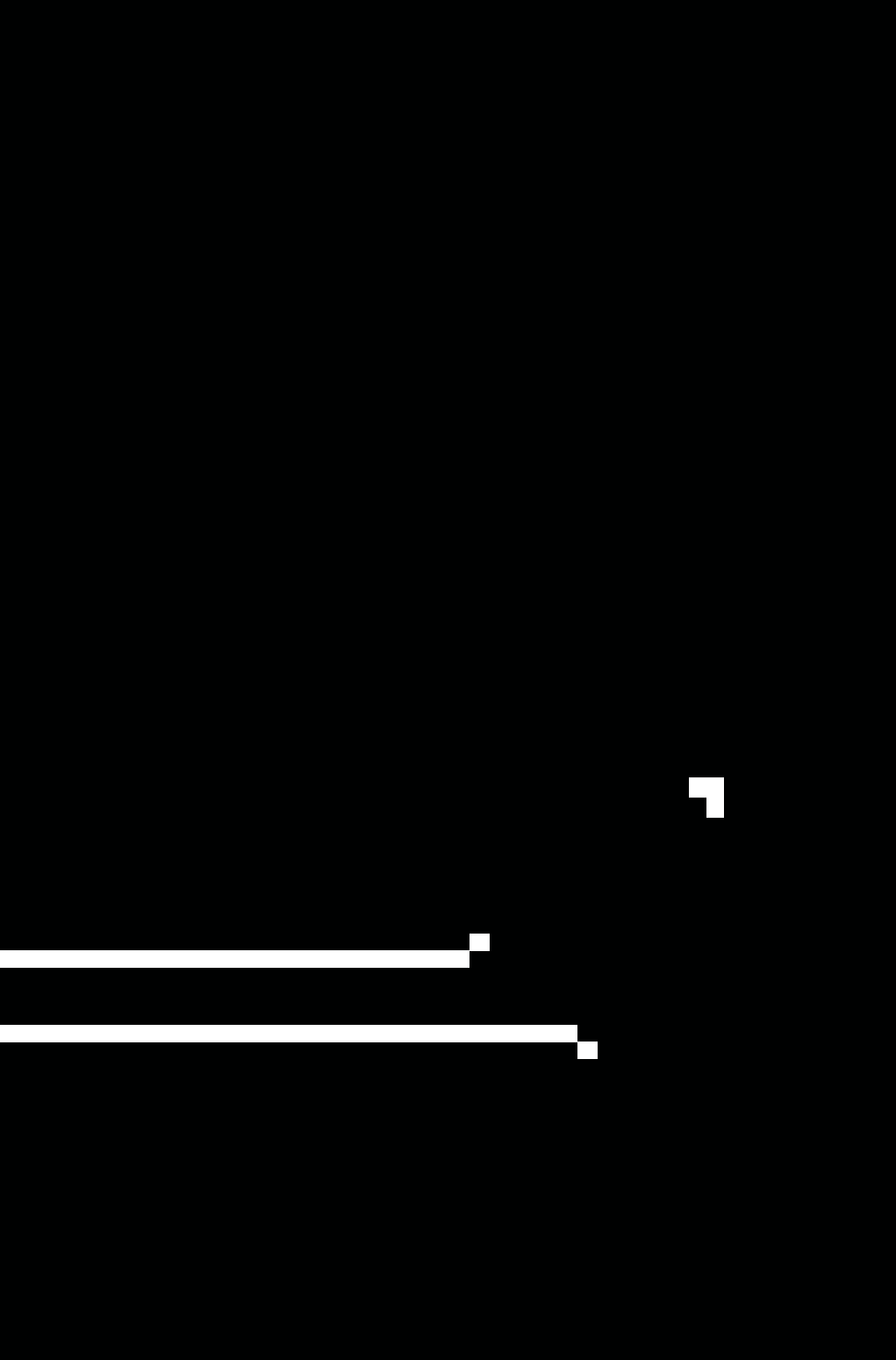
—

□ □

□

□ □
□

□ □





با شعر چکار می‌شود کرد

علی ولی‌اللهی



■ او بود و سیاه چاله‌ای نامحدود
او بود و خطوط ارتباطی مسدود
خارج نشد از سفینه‌اش روی زمین
انگار که از فضای من آمده بود

بدمستی پیک‌های از سم لبریز
بالای تمام دارها حلق‌آویز
یک شب باید به سیم آخر بزنم
ولخت شوم میان آغوش پریز

شب بود و کسی میان باران شدید
ما را ته آن کوچه بن بست ندید
ما گم شده بودیم ولی باور کن
بوسیدن تو به گم شدن می‌ارزید

عاشق شده‌ام نپرس از من که چرا
بیدار بمان امشب با من سارا
از بوسه ما اتاق روشن شده است
خاموش نکن چراغ این رابطه را

*چراغ‌های رابطه تاریکند / فروغ فرخزاد

خاموش نکن چراغ را... بیدارم
بیرون نرو از اتاق تا بیدارم
تا او برسد به خانه اش قصه بگو
بیماری بی کلاغ خوابی دارم

به فاطمه اختصاری

تو شعرشدهی و ناگهان کشت تورا
در عمق سکوت شاعران کشت تورا
سلاخ یواشکی کتابت را خواند
آرام گریست، بعد از آن کشت تورا

یک ماه تمام شب به شب می بارم
در باغچه ام عکس تو را می کارم
دیوانگی ام هنوز کامل نشده
انگیزه کشتن تو را کم دارم



سنگین شده برف باز اینجایی تو
جامانده میان رد پاهایی تو
تا برف شدید شد رهایت کردند
آدم برفی چقدر تنهایی تو

انگار که مرده بود، اما جان داشت
چون درد هنوز در رگش جریان داشت
هر شب دنبال سایه‌ی خود می‌رفت
مردی که به تنهایی خود ایمان داشت

با دیدن ابروی زنی مست شدید
از فکر تماس بدنی مست شدید
آن قدر که تشنگی کشیدیم همه
با خوردن آب معدنی مست شدید

موجود به ظاهری حاصل هستم
نه خوبم و نه بد، متعادل هستم
افتادم در جزیره‌ی آدم‌ها
در معرض انقراض کامل هستم

مانند پری عجیب و رویایی بود
صندوقچه‌ای از شکوه و زیبایی بود
من یک ملوان ساده در قایق و او
در کشتی دزدهای دریایی بود

من یک تروریست کاملاً خونسردم ■
ماموریت‌م تمام ... برمی‌گردد
تشخیص ندادم چه کسی دشمن بود
در خانه خود بمب گذاری کردم

باید که در این جاده‌ی ممتد بروم
هی بی هدف و بدون مقصد بروم
این زندگی من است: دائم رفتن
باید بروم، دوباره باید بروم



جذاب‌ترین دختر دنیا هستی ■
جذاب‌ترین دختر دنیا هستی
[یک سیستم هنگ کرده] پیغام خطا:
جذاب‌ترین دختر دنیا هستی

به پا که دلت به غصه عادت نکند
بر رابطه‌ای عبث سماجت نکند
با فاصله از کنار من رد شو تا
دیوانگی ام به تو سرایت نکند

با چتر قدم بزن شب بمباران
بگذار که ماه حل شود در لیوان
بیدار بمان، قبل سقوط دنیا
پرواز کن از پنجره‌ی ساختمان

خودکار نوشت عاشقم تا به ابد
دور از توبه مرگ می رسم صد در صد
خودکار نوشت هر چه می خواست سپس
خودکار خودش نوشته ها را خط زد

به محمدصادق یارحمیدی

از هر در بسته تا در بعد از آن
هم خوان ترانه‌های زندانبانان
هر روز هزار قسمت تکراری ست
سریال فرارهای من از زندان

تا آخر عشق، والس شاید تانگو
همراه نوای ساکسیفون یا پیانو
مرد تو شدم این خبر فوری را
از تلویزیون پخش کنم یا رادیو؟

پنهان شده پشت کلمات زیباش
باید ترسد دست کسی به دنیاش
آجر آجر بیت به روی هر بیت
دیوار کشید دور تنهایی هاش



یک سمت ورود خنجری در پشتم ■
یک سمت هنوز خنجری در مشتم
یک سمت به روی آینه می خندم
یک سمت به دست من خودم را کشتم


پوشانده مراتنت تویی پیرهنم
یک شکل شده دهان با تو دهنم
آنقدر فشرده ام تو را در آغوش
فرم بدن تو را گرفته بدنم

راهی وسط هزارتویم نکشید
درهای بزرگ روبرویم نکشید
من گم شده‌ام درون تنهایی خود
هی نقشه برای جست و جویم نکشید

■ آغاز مسیر نقطه‌ی پایان بود
یک جفت رگ بریده توی وان بود
گفتند به ما که مرگ کار سختی ست
ما سخت گرفتیم ولی آسان بود

دستورالعمل، خطوط، یک مشیت فلش ■
تکرار مکررات در آرامش
ماشینی دلزده از این زندگی ام
خاموش بکن مرا و از برق بکش


به دلخوشی سراب وصلم بکنید
به بالنی از حباب وصلم بکنید
من گه زده‌ام به زندگی‌ام لطفا
به لوله‌ی فاضلاب وصلم بکنید

در باورتان کلاغ پرپر بهتر 
پایان خوش صفحه‌ی آخر بهتر
در شهر شما که مملو از خوشبختی ست
یک شاعر ناامید کمتر، بهتر




دیوانگی ام شیب صعودی دارد
بر روی تنش ردّ کبودی دارد
از هستی من درد کشیدن مانده
دردی که اصالت وجودی دارد

هم شکل شدن تشابهاتی ساده
با آدم‌های امتحان پس داده
تنهایی من شبیه یک مورچه است
که داخل ظرف چای خشک افتاده


یک جاده به سمت عشق و حال است تنت 
چالوس در ابتدای سال است تنت
با این همه مرد غرق در آغوش
بی رحمی دریای شمال است تنت

به محمد امامی

صحبت با دیوار برایت خوب است
این گریه بسیار برایت خوب است
سیگار بکش، دلت گرفته است ولی
تلخ است که سیگار برایت خوب است

ای گریه یک ریز به من وقت بده 
تقدیر سحر خیز به من وقت بده
انگار که امشب آخرین فرصت ماست
فردای غم انگیز به من وقت بده

از خنده و روز تازه صحبت نکنید
از نو جلوی قراضه صحبت نکنید
به خواب هزار ساله رفتن لطفا
بالای سر جنازه صحبت نکنید

دنیای همیشه خارج از دسترس 
خو کرده به میله‌های زندان، نفسست
دلخوش شده‌ای به اینکه آزادی تا
پرواز کنی به هر کجای قفسست



تو پیش منی چطور در را بستی؟
افتاده‌ای از قاب ولی نشکستی
سرگیجه گرفته است تنهایی من
لعنت به تو که نیستی اما هستی

سرآمده طاقتش که گفته‌ست بیا
تا باز درون خود نرفته‌ست بیا
هرثانیه‌ای که بگذرد دیر شده
الان که علی دلش گرفته‌ست بیا

خالی ست درون مرده‌ام، خوشحالم ■
خود را به خودم فشرده‌ام، خوشحالم
در بازی احمقانه این دنیا
از اینکه شکست خورده‌ام خوشحالم

بی عقلی محض در تقابل با کانت
هر لحظه به سمت خودکشی، سانت به سانت
در طول مسیر، پخش باید بشود
آهنگ خدا حافظی جیمز بلانت

تکیه نده به ستون تنهایی من
پرهیز کن از جنون تنهایی من
از دور مرا نگاه کن می ترسم
که غرق شوی درون تنهایی من

از اول عمر توی حبس ابدم ■
در کل مرگ تازه مانده جسدم
می بخشم خود را به شما... بردارید
من دست به زندگیم اصلا نزدم

از اول خط محال بودم یعنی؟ ■
در پاسخ او سوال بودم یعنی؟
صد سال شده منتظرم برگردد
من این همه خوش خیال بودم یعنی؟



رگ می زنی و بدان که دنیا دنیا است
دلتنگی تو هنوز هم پا برجاست
به مرده‌ی من نگاه کن می فهمی
از مرگ، توقعت زیادی بالاست

■ آغشته به گریه است عکس تکی ام
پرواز نکرده کاغذ موشکی ام
از ترس لولو هنوز بعد از سی سال
قائم شده داخل کمد کودکی ام

خون می چکد از بریده ی انگشتم
جر خورده، عکس هایمان در مشتتم
آتش زدن شناسنامه کم بود
دیشب پدر و مادر خود را کشتتم

به مهدی اخوان ثالث

خیره به ستون‌های بلند باران
هر گوشه نگاه سرد زندانبانان
تصویر هزار ساله‌ی تنهاییت
پاییز، حیاط کوچکی در زندان

به سیدمهدی موسوی

ای زخم به عمق رفته از درد بگو
از بی‌کسی و غربت یک مرد بگو
پیشانی خط خطی ، چهل سال غزل
با شعر چکار می‌شود کرد؟! بگو:

به سیامن غیائی

یک شمع که زورش به زمستان نرسید
نه! زور من و تو به خدایان نرسید
ما بین خدای مرگ و درد افتادیم
مردیم ولی درد به پایان نرسید

از میل به زنده ماندنم می ترسم
از جنگ وجود با عدم می ترسم
طوری بکشم که برنگردم هرگز
از زندگی دوباره هم می ترسم




تنها بروی به جنگ شان پر خطر است
مشتت جلوی گلوله‌ها بی اثر است
با این همه رفتی، چون می دانستی
ما پشت توایم و این خطرناک تر است

در خانه برای میهمانت جا بود
 دریا دریا در استکانت جا بود
 صد مرتبه تا زدم خودم را ... تا... تا
 اندازه‌ی من در چمدانت جا نبود؟*

*تفاوت ردیف در مصرع آخر تعمدی است

به پرسش از زمانه‌ام مشکوکم
به پاسخ ناشیانه‌ام مشکوکم
من گول کدام داستان را خوردم؟
به کل کتابخانه‌ام مشکوکم

هرجا بروی باز منم دور و برت
حلقه شده دستاتم دور کمرت
من نقشه‌ی دنیای تو هستم یعنی
آغوش من است، مقصد هر سفرت

ما رابطه‌ای که رفته رو به اتمام 
تصویر معلق طناب اعدام
من شکل غم انگیز تقلا کردن
تو صندلی شکسته‌ای زیر پام



رباعی های علی ولی اللهی

ای زخم به عمق رفته از درد بگو
از بی کسی و غربت یک مرد بگو
پیشانی خط خطی ، چهل سال غزل
با شعر چکار می شود کرد؟! بگو:

طراحی های محمد صادق یارحمیدی